

دن شیائوپینگ و فرمولبندی جدید قرارداد اجتماعی 1949

- این توهم که تنها با توسل به شور مداوم انقلابی توده ها می توان رشد نیروهای مولده را تسریع کرد، دیری است که اعتبار خود را از دست داده است.
- مائو در سال 1974 ضمن گفتگو با (ادوارد هیث) نخست وزیر سابق انگلیس با انتقاد از خود به نتیجه تلخی اشاره می کند و در پاسخ به هم صحبتش که اشتباه را برای دولتمداران امری طبیعی تلقی می کند، می گوید: «اشتباهات من جدی ترند! هفت میلیون انسان نباید گرسنه بمانند و صنایع چین هنوز عقب مانده اند. در رابطه با چین نمی توانم از خودم راضی باشم. کشور شما پیشرفته است و کشور ما عقب مانده!¹»
- آرزوی مائو در موقع شروع «جهش بزرگ به پیش» مبنی بر رساندن چین در عرض 15 سال به انگلستان، هنوز عملی نشده بود و انگلستان کماکان از چین جلوتر بود. بنابر این یکی از ارکان قرارداد اجتماعی 1949 دچار مشکل شده بود.
- بحران رکن دوم قرارداد اجتماعی از همان آغاز معلوم بود:
 - جنگ بر سر میسوری در سال 1968 نشان داده بود که چین مجبور به جنگ در دو جبهه است. حتی تکرار وقایعی همانند سال 1900 که ائتلافی از 8 کشور بزرگ (از آن جمله روسیه و امریکا) به «جنگ صلیبی» علیه سرزمین بزرگ آسیائی به بهانه دفاع از «تمدن» دست زده بودند، احتمال داشت.
 - و خطر آن می رفت که دوران تحقیر، خفت و خواری و غصب مناطقی از کشور که حزب کمونیست چین قول پایان دادن قطعی بدان را داده بود، دو باره آغاز شود.
- وقتی دن شیائوپینگ در 16 ماه مه سال 1989 گورباچف را در پکن به حضور پذیرفت، درباره علل گسست دو کشور و دو حزب در گذشته سؤال کرد. علت سوء ظن موضع گیری شوروی بود که در یالتا با قدرت های بزرگ دیگر به توافق سری رسیده بود که مناطق نفوذ خود را به ضرر چین گسترش دهد.
- کلا اهمیت مسئله ملی تعیین کننده شده بود: «من فکر نمی کنم که گسست دو حزب به سبب اختلاف نظرهای ایدئولوژیکی بوده است. ما دیگر فکر نمی کنیم که هرچه در گذشته گفته شده، صحت داشته است. مسئله اصلی این بود که برابرحقوقی چینی ها مراعات نشده بود و آن ها احساس می کردند که مورد خفت و تحقیر قرار می گیرند. ولی علیرغم آن ما فراموش نکرده ایم که اتحاد شوروی ما را در برنامه پنج ساله اول برای پی ریزی پایه های صنعتی کشور کمک کرده است.²»
- نتیجه حاصل از این بحث ایدئولوژیکی عبارت است از اینکه:
 - کشور پیشاهنگ و یا حزب پیشاهنگ حاضر نشده است سیاست خارجی (و منافع مشروع ملی) خود را منطبق بر خط سیاسی (و منافع مشروع ملی) کشورها، احزاب و جنبش های برادر تنظیم کند. سیاستی که جمهوری خلق چین به سبب حساس بودن خارق العاده مسئله ملی کلا بیشتر از اتحاد شوروی علیه اش بوده است.
 - این امر حاکی از بغرنجی و پیچیدگی طبیعت راه انترناسیونالیستی است!
- بعد از بحرانی که از «جهش بزرگ به پیش» تا «انقلاب فرهنگی» طول کشید، ضرورت یک چرخش سیاسی در چین احساس می شد.

¹ Mao Zedong, On Diplomacy, 1998, S. 457.

² Deng Xiaoping, Selected Works, 1992-1995, Bd.3, S. 286f.

- وظیفه این چرخش سیاسی عبارت بود از در دستور روز قرار دادن قرارداد اجتماعی 1949 و تأکید بر آن.
- مائو نیز ضرورت آن را حداقل در رابطه با دفاع از تمامیت ارضی و رستاخیز ملی چین احساس می کرد:
- بعد از عادی شدن مناسبات چین با امریکا رهبری چین توانست سردمداران تایوان را به انزوای دیپلماتیک سوق دهد، در سازمان ملل متحد پذیرفته و عضو شورای مشاور آن سازمان گردد.
- دن شیائوپینگ بر آن است که سیاست گسترش رابطه با خارج برای نیل به هدف دوم قرارداد اجتماعی 1949 نیز لازم بود. او شیوه برخوردی را به نقد می کشد که تاریخ درازی بدنبال داشته است:
- در روزهای بنیانگذاری جمهوری خلق چین در درون «جبهه ملی وسیع» نظراتی بگوش می رسید که خواستار جستجوی راه تفاهم و نزدیکی به واشنگتن بودند.
- مائو در پاسخ به آن ها گفته بود: «درست است که در ایالات متحده امریکا علم و فن وجود دارد. ولی متأسفانه این علم و فن در انحصار سرمایه داران است و نه در اختیار مردم. و این علم و فن مورد استفاده قرار می گیرد تا در داخل امریکا مردم را استثمار و سرکوب کنند و در خارج به مداخله و تجاوز دست یازند و خلق های دیگر را لت و پار کنند!»³
- آنچه در سال 1949 فقط به عنوان یک امکان تصور می شد، رفته رفته به تنها راه چاره بدل می شود.
- بعد از بحران و بالاخره فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی کار بجائی می رسد که امکانات تکنولوژیکی و علمی در انحصار غرب، زیر سرکردگی ایالات متحده امریکا (قدر قدرت بی همتا) قرار می گیرد.
- ناکامی انقلاب صنعتی در چین که علت آن تجاوز و مداخله استعماری و امپریالیستی بوده است، تراژدی این خطه پهناور را در قرون 19 و 20 تحریر کرده است. این فاجعه نباید بار دیگر تکرار شود.
- از این روست که انتقاد دن شیائوپینگ از «انقلاب فرهنگی» قابل فهم است. «انقلاب فرهنگی» نه تنها رشد نیروهای مولده را سد کرده است، بلکه لغزش پوپولیستی (عوامفریبانه ای) بوده است که از نقطه نظر مانیفست حزب کمونیست سیاست مبتنی بر «ریاضت کشی دسته جمعی»⁴ بوده و محکوم و مردود شمرده می شود.
- به نظر دن شیائوپینگ با توسل به پاپریسم (تخریب انسان ها) نه می توان به کمونیسم رسید و نه به سوسیالیسم. سخن گفتن از کمونیسم فقیر خود «تضادی در خود»⁵ است. کمونیسم و سوسیالیسم با تقسیم عادلانه فقر و کمبود جور در نمی آید. «سوسیالیسم در وهله اول عبارت است از نفی فقر و ذلت و توسعه نیروهای مولده»⁶
- البته مائو نیز از «انقلاب فرهنگی» انتقاد می کند ولی انتقاد او به گسست از استیل خروشچفی نمی انجامد.
- دن شیائوپینگ رهنمود درخشان مائو را تکرار می کند که «چین تنها و تنها تحت لوای سوسیالیسم می تواند پیشرفت کند!»⁷

³ Mao Tse-tung, *Ausgewählte Werke*, 1968-1978, Bd. 4, S. 465.

⁴ K. Marx/ F. Engels, *Werks*, 1955ff, Bd. 4, S. 489.

⁵ Deng Xiaoping, *Selected Works*, 1992-1995, Bd.3, S. 174.

⁶ Deng Xiaoping, *Selected Works*, 1992-1995, Bd.3, S. 122.

⁷ Deng Xiaoping, *Selected Works*, 1992-1995, Bd.3, S. 302.

- به نظر مائو مارکسیسم - لنینیسم آن سلاح ایدئولوژیکی برای است که در سال 1949 پس از جستجوی طولانی و طاقت فرسا پیدا شده است و به برکت آن است که می توان انقلاب ضد استعماری و ضد فئودالی را به انجام رساند.
- دن شیائوپینگ اما تصریح می کند که این سلاح، مارکسیسم - لنینیسمی است که از آلودگی های پوپولیسم (عوامفریبی) و پاپریسم (تخریب انسانی) پاک شده است.
- از این روست که حزب کمونیست چین دیروز و امروز به تنظیم یک سیاست «جبهه ملی» دست زده است و سوسیالیسم و نقش رهبری کمونیست ها را به عنوان ضامن اصلی نجات و رستاخیز ملی مردم چین تشخیص داده است: «انحراف از سوسیالیسم به معنی سقوط ناگزیر چین در دره نیمه فئودالی و نیمه مستعمراتی خواهد بود.⁸»

حرکتی ناسیونالیستی و یا انقلابی نوین؟

- دن شیائوپینگ بارها سیاست خود را که منجر به رشد غول آسای نیروهای مولده گردیده، «انقلاب دوم» می نامد، که به امر سوسیالیسم جهشی تازه می بخشد: «سوسیالیسم یک آینده شکوهمند است.⁹»
- رهبری جدید حزب کمونیست چین به ریاست (ژان زمین) نیز به همانگونه استدلال می کند.
- اغلب اوقات حتی در خود چین به این سیاست با سوء ظن و تردید نگریسته می شود ولی این امر در غرب هنوز مورد توجه جدی قرار نگرفته است.
- قبل از همه این نیروهای چپ گرا هستند که هرگونه اعتبار و اعتماد بدان را نفی می کنند:
 - بازگشت قطعی چین به سرمایه داری ظاهرا برای حضرات امری به پایان رسیده است و جایی برای بحث و بررسی نیست.
 - ولی اینگونه برخورد سؤال برانگیز خواهد بود، اگر بخاطر بیاوریم که «سیاست اقتصادی جدید» (معروف به نپ) در شوروی نیز بهمین صورت مورد قضاوت قرار گرفته بود:
- بیابید رشته کلام را بدست مورخین انگلیسی بدهیم: آیا بیکاران که تعدادشان رو به فزونی است، «محکوم به مرگ از گرسنگی اند؟»، موقعیت ثروتمندان تازه بدوران رسیده اما از زمین تا آسمان با آن ها فرق می کند: آن ها زنان و معشوقه های شان را به پالتوهای خز ملبس می کردند و جواهراتی از الماس به آنان هدیه می دادند، اتومبیل های سواری آخرین سیستم خارجی سوار می شدند و در کاباره ها و هتل ها با مبالغ کلانی که در مسابقات اسب سواری و قمار در کازینوهای جدید التاسیس بدست آورده بودند، دست به خودنمایی می زدند. این گونه شکوه ها در سال هائی که گرسنگی بیداد می کند و درد و رنج مردم مرزی نمی شناسد، «باعث بروز احساسات تلخ و دلخراش می گردد.» و حزب کمونیست را دچار بحرانی عمیق می سازد:
- در فاصله سال های 1921 تا 1922 ده ها هزار نفر از کارگران بلشویک با ابراز انزجار و تنفر نسبت به «سیاست اقتصادی جدید» دفترچه های عضویت حزبی خود را پاره می کنند و

⁸ Deng Xiaoping, Selected Works, 1992-1995, Bd.2, (1975-1982) S. 176.

⁹ Deng Xiaoping, Selected Works, 1992-1995, Bd.3, S. 119 und S. 311.

طرح نپ را «سیاست تحمیلی جدید بر پرولتاریا» نام می دهند¹⁰.

- امروز ما در شرایط تاریخی کاملاً جدیدی بسر می بریم و لذا سطحی خواهد بود، اگر به یک بازی مقایسه ای دست بزنیم. ولی ادعای «برگشت آشکار و بی تردید چین به سرمایه داری» به مراتب سطحی تر از آن خواهد بود:
 - مدعیان برگشت چین به سرمایه داری فراموش می کنند که
 - در چین کنونی میان وضع اقتصادی و سیاسی عدم تناسب جدی وجود دارد و
 - این توصیه مائو را نادیده می گیرند که میان «سلب مالکیت اقتصادی» و «سلب مالکیت سیاسی» بورژوازی باید فرق گذاشت.
- در غرب ادعای دیگری درباره چین رایج است که گویا رهبری حزب کمونیست چین از ایدئولوژی کمونیستی روی برتافته، چون بدنبال ناسیونالیسم افتاده است!
- این استدلال ساده و قانع کننده ای است ولی در عین ساده و قانع کننده بودن دارای سه اشتباه فاحش است:
 - اولاً مدعیان از یاد می برند که **مسئله ملی** در پیشرفت کمونیسم در چین همیشه نقش وزینی به عهده داشته است!
 - ثانیاً حضرات از رابطه میان **رهائی ملی و رهائی اجتماعی**، که عنصر وزینی در مارکسیسم - لنینیسم است، صرف نظر می کنند! و مائو درست از همین روست که به فرمولبندی تری دست می زند (همانطور که قبلاً اشاره کردیم) که حاکی از «وحدت میان انترناسیونالیسم و میهن پرستی» است. و دن شیائوپینگ در تأیید این تر است که می گوید: «تنها با رشد نیروهای مولده و تولید ثروت اجتماعی است که چین می تواند خدمتی به بشریت عرضه دارد. چون بدین وسیله نه تنها یک پنجم و یا یک چهارم جمعیت زمین را از گرسنگی نجات می دهد، بلکه مردم جهان سوم را فرا می خواند که برخیزند و بار ذلت و عقب ماندگی را از دوش براندازند!¹¹»
 - ثالثاً حضرات یا مقوله ناسیونالیسم را غلط تعریف می کنند و یا اصلاً تعریف نمی کنند. بالاخره ناسیونالیست ها کیستند؟ آیا میان دفاع از شرف ملی و استقلال و ناسیونالیسم هار و تجاوزگر فرقی نیست؟ اینجا ما علیرغم تشابه ظاهری با دو موضع گیری کاملاً متضاد مواجه هستیم:
 - اولی تعمیم پذیر* است ولی دومی نه!
 - برسمیت شناختن شرف و عزت یک ملت و مدافعه از آن با برسمیت شناختن شرف و عزت ملل دیگر و مدافعه از آن تطبیق مطلق دارد. در حالی که مقوله «نژاد برتر**» آشکارا مغایر با آن است و اصلاً تعمیم پذیر نیست:
- یک «نژاد برتر» فقط وقتی می تواند وجود داشته باشد که «نژاد پست» و محکوم به خفت و بردگی وجود داشته باشد!
- قضیه مقوله «ملت برگزیده» که جرج بوش (پسر) مرتب بر زبان می راند و بی پروا دگم تازه ای را رواج می دهد، نیز از همین قرار است:

¹⁰ O. Figes, A peoples Tragedy, 1996, S. 926.

¹¹ Deng Xiaoping, Selected Works, 1992-1995, Bd.3, S. 22f.

* Universalisierbar

** Herrenrasse, Herrenvolk

- «ملت ما برگزیده خداست و رسالت تاریخی آن عبارت است از اینکه سرمشق بشریت باشد!»¹² اینجا صحبت از یک عقیده منفرد نیست.
- رشته کلام را بدهیم دست کلینتون: «امریکا باید همچنان دنیا را رهبری کند!»، «ملت ما ملتی بی زمان است!»
 - و اگر به جرج بوش (پدر) گوش دهیم: «من در امریکا ملت رهبری را می بینم، تنها ملتی که نقش ویژه ای در جهان بعهدہ دارد!»
 - و اگر پای منبر کیسینجر بنشینیم: «وظیفه رهبری جهان در ذات ایالات متحده امریکا است!»¹³
- مقوله «ملت برگزیده» به هیچ وجه نمی تواند تعمیم پذیر باشد، چون فقط یک ملت بی همتا می تواند رسالتی بی همتا بدوش کشد و رهبر جاودان جهان باشد. چنین اندیشه ای می تواند به جنگ های ویرانگر و خونینی منجر شود.
 - برای فهم این قضیه، کافی است نقل قول های فوق را با اظهارات هیتلر مقایسه کنیم: «وجود دو ملت برگزیده غیرممکن است. فقط ماییم که ملت خداییم!»¹⁴
 - اگرچه از نظر ایدئولوژیکی جرج بوش و هیتلر متفاوتند ولی هر دو در یک چیز واحد مشترکند:
- آن دو ایده ای از ملت را بر زبان می رانند که جنون زده، هار و «دگرستیز» است و به هیچ نوع تعمیمی تن نمی دهد و درست همین، هسته اصلی ناسیونالیسم و یا هژمونیکسم (سرکردگی طلبی) را تشکیل می دهد.
 - و درست همین هسته اصلی است که از سوی رهبری چین در هر فرصتی مورد انتقاد قرار می گیرد. رد هژمونیکسم عنصر اساسی قرارداد اجتماعی چین است. قرارداد اجتماعی که جمهوری خلق چین و حزب کمونیست چین هم دیروز وفادار آن بوده اند و هم امروز وفادار آنند.
 - ما قبلا به بحث مائو در سال 1949 با کسانی که علم و فن امریکا را برای استفاده جهت غلبه بر عقب ماندگی چین مطرح می کردند، اشاره کردیم.
 - دن شیائوپینگ موقع شروع سیاست جدید گفت: «ما هرگز نباید از راه سوسیالیستی صرفنظر کنیم. اکنون گروهی ادعا می کنند که سرمایه داری بهتر از سوسیالیسم است. ما باید به این جر و بحث برای همیشه پایان دهیم!»
 - او در سال 1979 می گوید: «علیرغم اشتباهات فاحش و فراز و فرودهای بی شمار در تاریخ جمهوری خلق چین، ما توانسته ایم فاصله خود را نسبت به کشورهای پیشرفته به طور چشمگیری کاهش دهیم. پشت کردن به سوسیالیسم و رهبری حزب کمونیست چین به معنی پسرفتی هولناک خواهد بود که هرگز نمی تواند از سوی اکثریت قریب به اتفاق مردم چین پذیرفته و تحمل شود.»¹⁵
- حالا معلوم می شود که بحث و مبارزه سیاسی بر چه اساسی نه فقط در درون جبهه ملی چین، بلکه همچنین در داخل حزب کمونیست چین صورت می گیرد.
 - و لذا می توان گفت، وقتی روند انقلابی در مرحله مبارزه رهایی بخش ملی به برکت یک جنبش توده ای به اهداف ملی انقلاب (مدرنیزه کردن جامعه، تأمین تمامیت ارضی و

¹² R. Cohen, No, Mr. Lieberman, America Isn't Really God's Country, In: International Herald Tribune vom 8.9.97.

¹³ D. Losurdo, Flucht aus der Geschichte, 2000, S. 23f.

¹⁴ H. rauschnig, Gespräche mit Hitler, (1939), 1940 (2. Aufl.) S. 227.

¹⁵ Deng Xiaoping, Selected Works, 1992-1995, Bd.2, S. 175f.

رستاخیز ملی) جامه عمل پوشانند، می تواند راه رسیدن به اهداف مهمتری را در پیش گیرد که مبتنی بر تاریخ و سرمایه فکری جنبش کمونیستی باشد.

- اگر ما انقلاب چین را در کلیت آن مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم (نباید فراموش کرد که حزب کمونیست چین دو سال قبل از رسیدن به قدرت در مقیاس ملی به جمع آوری تجربه در باره اداره جامعه آغاز می کند) به این نتیجه می رسیم که «جهش بزرگ به پیش» و «انقلاب فرهنگی» حاکی از گسستی کوتاه مدت در طول یک روند طولانی بوده اند و بقیه این روند از تداومی جوهری برخوردار بوده است.
- با توجه به این حقایق می توان گفت که ادعای «بازگشت چین به سرمایه داری»، ادعائی شتابزده و سطحی است.
- بهتر آن است که در این مورد توصیه متدئولوژیکی گرامشی را به خاطر بسپاریم:
 - گرامشی تزی را فرمولبندی کرد که بنا بر آن انقلاب بورژوائی فرانسه برای تکوین خود به دوره ای نیاز داشت که از سال 1789 تا 1871 طول کشیده است، یعنی از زمان سقوط رژیم آنسه** تا جمهوری سوم¹⁶.
 - برای اتمام یک انقلاب کافی نیست که طبقه جدید قدرت را تسخیر کند، بلکه او باید بتواند شکل سیاسی نسبتاً پرنثباتی برای اعمال قدرت بوجود آورد.
 - در فاصله سال های 1789 تا 1871 ما شاهد تعویض پرنجالی اشکال سیاسی متفاوتی در فرانسه هستیم (سلطنت مشروطه، تجربه کوتاه مدت جمهوری، استبداد نظامی، حکومت قیصر، رژیم بناپارتی و غیره) تا اینکه بورژوازی فرانسه بالاخره در جمهوری پارلمانی شکل سیاسی عادی و پرنثباتی برای اعمال قدرت و هژمونی (سرکردگی) خود پیدا می کند.
- در رابطه با چین باید گفت که مولود تازه انقلاب هنوز در جستجوی شکل سیاسی و محتوای اقتصادی - اجتماعی آن برای تثبیت اوضاع و اعمال قدرت است.

ما در چین با یک روند دراز مدت سروکار داریم

که هنوز در حال تکوین است.

این روند هر چند نتایج درخشانی بدست آورده است

ولی چند و چون پیشرفت و فرجام آن

هنوز بطور کامل قابل پیش بینی نیست!

** Ancien Regime

¹⁶ D. Losurdo, Der Marxismus A. Gramscis, 2000, S. 38f.